

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقي الله في الأرضين اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

بحث در این بود که یک ادله شرعیه‌ای وجود دارد که آن ادله شرعیه کأنّ به طور مطلق یا
مطلق سیره‌ها را ممکن است بگوئیم ردع می‌فرماید و یا یک صنف خاصّی از سیره‌ها را
به صورت عمومی ردع می‌کند.

یکی از آن ادله‌ای که اینچنین است آیات ناهیه عن العمل بغير العلم، عن العمل بالظن
است که گفته می‌شود این ادله در حقیقت ائکاء به طرق طئیه را به طور مطلق ردع کرده
است چون طرق طئیه علم نمی‌آورد پس بنابراین ائکاء به آنها ائکاء به غیر علم است،
ائکاء به مظنه است پس آنها را ردع کرده است.

برای پاسخ از این استدلال در کتب اصولیه پاسخ‌های فراوانی داده شده است که برخی از
آنها اینجا ذکر می‌شود.

«قد ناقش الأصوليون في رادعي هذه الأدلّة بوجوه عديدة، نذكرها على وجه الاختصار، و
هي:

المناقشة الأولى: اختصاص تلك الأدلة بالامور العقائدية»

جواب اوّلی که عده‌ای داده‌اند که منهم میرزای قمی صاحب قوانین قدّس سرّه است این
است که این آیات مربوط به اصول دین است یا امور اخروی است نه مربوط به امور
دنیوی و احکام شرعیه و امثال ذلک.

«انّ النهی المذكور ناظر الى اتباع غير العلم في الأصول الاعتقادية و أجنبي عن اتباعه في
الأحكام الشرعية؛ لشهادتها سياقها بالاختصاص.» دلیل بر اینکه اختصاص به امور اعتقادیه
دارد چیست؟ لشهادتها سياق این آیات به اختصاص داشتن به آن اصول عقائديه.

خب حالا این در صفحه قبل آیه شریفه «لا تقفُ ما ليس لك به علم» آدرس داده شده
است سوره اسراء آیه 55، این قرآنی که ما داریم چنین آیه در سوره آیه 55 در آن
نیست. آیه 55 این است «و ربّك أعلم بمن في السماوات و الأرض و لقد فصلنا بعض
النبيين على بعض و آتينا داود زبوراً» این آدرس اشتباه است، در ذهن من این بود که شاید
آیه 36 باشد و آیه 36 هم ظاهراً نیست.

س: بله آیه 36 است.

ج: بله آیه 36 است درست است.

«و لا تقفُ ما ليسَ لك به علمُ إنّ السّمعَ و البصرَ و الفؤادَ كلٌّ اولئكَ كانَ عنه مسئُولا»
خب این آیه همینطور که روشن است این آیه شریفه این جواب در آن ناتمام است، « لا تقفُ ما ليسَ لك به علمُ إنّ السّمعَ و البصرَ و الفؤادَ كلٌّ اولئكَ كانَ عنه مسئُولا» چه سیاقی دارد که بگوییم برای امور آخرتی است؟ خب نسبت به امور دنیوی هم همینطور است. یعنی «إِنَّ السَّمْعَ كَانَ مَسْئُولًا» آهنگ حرام را گوش کند، غیبت گوش کند...

س: آیات قبل و بعدش.

ج: قبل و بعدش «أوفوا الكيل إذا كنتم وزنوا بالقسطاس المستقيم» آن هم که راجع به امور دنیوی است، آیه بعدش هم «و لا تمش في الأرضِ مرحاً» با تکبر و با تجبر اینها روی زمین راه مرو. پس همه اینها این سیاق نه سیاق آیه قبلش، نه آیه بعدش و نه خود آن چیزهایی که در این آیه ذکر شده است ... بله بعضی از این آیات ممکن است که بگوییم در سیاق آیات قیامت است مثل همان آیه دیگر که آنجا داریم که سوره مبارکه نجم آیه بیست و هشتم،

س: از سیاق می‌توان طوری استفاده کرد برای جواب دادن به ...

ج: حداقل این است که گاهی ممکن است سیاق مانع از ظهور بشود در اطلاق.

آنجا این است «فَلِلّهِ الْآخِرُ وَ الْأَوَّلُ وَ كَم مِّنْ مَّلكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تَغْنَى شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مَن بَعْدَ أَن يَأْذَنَ اللّهُ لِمَن يَشَاءُ وَ يَرْضَى إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرِ وَ يَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأَنْثَى وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ» این یک امر امور شرعی و اینها نیست، امور اعتقادی است که می‌گویند ملائکه بعضی‌هایشان از جنس آنات هستند «و ما لهم به من علم» اینجا اصلاً سیاق هم نیست، ضمیر دارد بر می‌گردد «إِنْ يَتَّبِعُوا إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»

س: ...

ج: کلی که نیست، إِنَّ الظَّنَّ مَقْدَمَاتِ حُكْمِ می‌خواهد، اطلاق است اینها.

س: لای لا تغنی من الحقّ شیئا چه؟ نکره در سیاق نفی است.

ج: بله، همه ظنّها لا یغنی؟ باید مقدمات حکمت در آن به کار ببرد، یا اینکه نه باز هم حقّ هم همینطور است حقّ هم جنس است. پس هر حقّی چه در امور اصول دین، چه در فروع دین، چه در موضوعات چه در احکام هم باید آن ظنّ را اطلاق در آن جاری کنیم و هم حقّ را باید اطلاق در آن جاری کنیم.

آن وقت اینجا میرزای قمی رضوان الله علیه می‌فرماید به خاطر سیاق نمی‌توانیم اطلاق در آن جاری کنیم. نه، انّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئا یعنی ظنّ نسبت به این امور غیبی اینچنینی که ملائکه چطور است و فلان ... و امثال ذلک و امور پشت پرده و غیر، اینها لا یغنی من الحقّ شیئا، از حقّ در همین باب. اما در اینکه حکم خدا چیست، واجب است یا حرام است، یا در احکام شرعی یا در موضوعات خارجی اینها را هم به مطلقه نمی‌شود عمل کرد این اطلاق شامل آنها نمی‌شود.

س: ...

ج: بله، در کجا؟ در همین جا.

س: ...

ج: چرا بی معنا می‌شود؟

س: ...

ج: این برای این صغری است. اَمَّا اَطْلَاعُ ظَنِّ الانْ چطور است؟

س: ...

ج: عجب است، «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» که صغری را دارد بیان می‌کند، خب هیچی از این در نمی‌آید تا کبری را به آن نجسبائیم. «وِإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» کبری است، اینها «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» پس به درد اینها نمی‌خورد. ببینید آن جمله اوّل که نمی‌گفت به درد نمی‌خورد، آن جمله اوّل بیان صغری است، بیان صغری تا ضَمَّ به کبری نشود چیزی از آن در نمی‌آید.

س: ...

ج: آن این آیه نبود.

س: همین بود.

ج: اگر ملامت بگوئیم از آن فهمیده می‌شود بله، اما اگر بگوئیم این بیان صغری می‌کند. دیروز می‌گفتیم این ملامت از آن فهمیده می‌شود اما اگر بیان صغری می‌کند تا آن کبری را به آن بچسباند آن وقت نه.

این یک بیان، حالا فعلا...

س: در ظهورات این ادله مناقشه کردند دیگر؟ یعنی کَأَنَّ تصمیم دارند که اگر اینها ظهوراتش تمام بشود رادع می‌شود.

ج: بله بله.

بیان دوّم...

س: حاج آقا در «لَا تَقِفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» آن عدم ... رفته است روی خود ... آنجا هم اگر محفوف باشد به یک سیری صغریات خاص جلوبش را می‌گیرد؟ چون عمومیت دیگر رفته است ...

ج: آنجا حرفمان این بود که در آن آیه شریفه چنین سیاقی وجود ندارد.

س: حالا بر فرض که باشد آیا مانع می‌شود از این ادات عموم؟ بر فرض که سیاق موجود باشد مثل همین ...

ج: ببینید آن حرف بر سر این است که آیا سیاق موجب تقييد می‌شود یا موجب اجمال می‌شود یا نه در بحث فقه بیان کردیم که باید در آن تفصیل داد، شیخنا الاستاد دام ظلّه منکر بودند، می‌گفتند سیاق باعث تقييد نمی‌شود، باعث اجمال نمی‌شود و لذا در حدیث شریف رفع «رُفِعَ ما لا يعلمون» با اینکه این ما در بقیه جمله‌ها شبهات موضوعیه است «ما استکروهوا علیه، ما اضطرّوا إليه» آنها شبهات موضوعیه است، به این قیاست گفتند چون سیاق اینچنینی است پس رُفِعَ ما لا يعلمون هم ما یعنی شبهات موضوعیه و حال اینکه ما می‌خواهیم برای شبهات حکمیه به آن استدراک کنی. ایشان در این بحث می‌فرمودند که ما سیاق را قبول نداریم، سیاق قرینیت ندارد فلذا ما می‌گوییم لا يعلمون عموم است هم شبهات موضوعیه را می‌گیرد هم حکمیه را می‌گیرد و لو اینکه «ما اضطرّوا إليه و ما استکروهوا علیه» فقط شبهات موضوعیه باشد. این یک بحث.

ما یک تفصیلی دادیم در اینکه کجاها ممکن است سیاق مانع باشد و کجاها سیاق مانع نمی‌شود. این دیگر بحثش در بحث سیاق.

س: در شیوه ... ایه 28 سیاق را از آیه ... می‌خواستیم برداشت کنیم ...

ج: بعدی و قبلی هر دو بود.

س: اصلاً ترتیب آیات را انسان می‌تواند استناد کرد؟

ج: حالا یک حرفی هست که بله در قرآن شریف اصلاً سیاق... یک حرفی است در بحث سیاق که در جاهای دیگر اگر سیاق حجت باشد در قرآن شریف حجت نیست به خاطر اینکه اینها تدریجی التّزول بوده است و ممکن است بین آیه قبل و آیه بعد اصلاً سالیان متمادی فاصله بوده و اصلاً ربطی به هم ندارد، بعد اینها چینش شدند کنار همدیگر. بنابراین در آیات مبارکات سیاق را بعضی‌ها به این وجه انکار می‌کنند اما در جایی که متکلم واحد در زمان واحد یک مطلبی را می‌فرماید آنجا سیاق ممکن بگوییم قرینیت دارد. خطبه‌ای که امیر المؤمنین در یک مجلس خواندند سیاق ممکن است قرینیت داشته باشد. و همچنین یک زیارتنامه‌ای است که یک زیارتنامه انشاء شده است این سیاق ممکن است در ظهور جملاتش دخالت داشته باشد، اما کلماتی که نه، سالیان متمادی به لحاظ‌های متمادی گفته شده است و ربطی به هم نداشته است و حالا به یک شکلی اینها کنار هم چیده شده است، آیا در اینجا می‌توانیم بگوییم سیاق دخالت دارد در ظهور یا نه؟ اینها یک بحث‌هایی است که دیگر باید در محلّ خودش بشود اینها. خب بله ممکن است اینطور باشد اما پیامبر که دستور فرموده است که اینها را اینطور کنار هم بچینید ممکن است برای این جهت باشد، آیا ممکن است این حرف را بزنیم یا ممکن نیست؟ اینها دیگر بحث‌هایی است که مربوط به جای خودش است.

پس یک اینکه از راه سیاق بگوییم.

دو: «لشهادٍ أو لأنّ التعلیل بعدم إغناء الظنّ عن الحقّ یخصّه بما كان المطلوب هو الوصول الى الحقّ و الواقع، كما هو الحال فی أصول الدّین، فلا یعمّ الفروع التي یكون المطلوب فیها تفریغ الذمّة ثُجّاه الواقع بالعمل بما هو حجّّ علیه شرعاً بلا حاجّ للوصول إليه.»

بیان دوّم برای اینکه بگوییم این آیات مربوط است به اصول دین این است که ذیل آیه شریفه چه بود؟ «إِنَّ الظَّنَّ لَا یغنی من الحقّ شیئاً» یعنی در جایی که شما دنبال حقّ و

واقع هستيد مظلّه كفايت نمي‌كند در آنجا. خب كجا است كه ما دنبال واقع و حقّ هستيم؟ در اصول دين، اما در احكام شرعيه ما به دنبال واقع نيستيم، دنبال حجّت بر واقع هستيم حالا مي‌خواهد موافق با واقع باشد مي‌خواهد مخالف با واقع باشد. ما دنبال اين نيستيم در احكام شرعيه كه فلان چيز را مي‌گويم حرام است يا واجب است كه واقعاً حرام است يا واجب است، ما دنبال اين هستيم كه حجّت بر چه چيزي واقع شده است، بر هر چيزي حجّت واقع شده باشد آن را انجام بدهيم يا ترك كنيم، حالا مطابق با واقع باشد يا مطابق با واقع نباشد ولي آن جايي كه حتماً وظيفه داريم كه دنبال واقع باشيم. ما در تكاليف شرعيه و احكام شرعيه وظيفه نداريم كه دنبال واقع باشيم، آنچه كه وظيفه داريم اين است كه به دنبال حجّت بر واقع باشيم، معذّر و منجّز نسبت به واقع باشد.

س: ...

ج: واقع بما اُتّه واقع مطلوب ما، يعني آنچه كه دنبالش هستيم اين است كه ما نسبت به واقع چه داشته باشيم؟ نسبت به واقع مسئوليتي نداشته باشيم، يا معذور باشيم يا ممتثلش باشيم هر چه هست اما حالا حتماً واقع چيست؟ نمي‌دانيم واقع چيست.

س: يعني از اوّل دنبال امثال نيستيم، دنبال ...

ج: چرا، هم امثال هم ... نه، دنبال اين هستيم كه اداء وظيفه كرده باشيم در مقابل انو، حالا اداء وظيفه كرده باشيم، اداء وظيفه به اين نيست كه آن را به دست بياوريم، اداء وظيفه به اين است كه اگر كاري بكنيم كه يا امثال كرده باشيم يا معذور باشيم. ما نسبت به احكام شرعيه واقعيه اينطور هستيم ديگر. مثلاً خود مجتهد، مگر خود مجتهد يقين دارد كه حكم خدا اين است؟ مي‌گويد شايد خطا كرده باشم، اما حجّت بر اين دارم.

س: ...

ج: امور اعتقادي دنبال واقع هستند.

س: ...

ج: نه نه، حجّيت قطعيه به واقع، به دنبال كشف واقع هستيم در آنجا، يعني حجّت قطعيه‌اي كه واقع را براي ما روشن كند، اما اينجا نه.

س: ... عمل به سيره از چه باب است؟

ج: عمل به سيره، ببينيد سيره درست است كه مواردی يقين براي ما ايجاد كند وليكن سيره هم اينطور نيست كه يقين بياورد.

س: ...

ج: از باب به اينكه حجّت بر واقع است، چون ظاهر حال شارع بر اين است كه قبول كرده است، ظاهر حال است، ظاهر كه تصريح نيست، چون حجّت بر واقع است مثل خبر واحد، مثل يك ظاهر، اين هم همينطور، حجّت بر واقع است. اين سيره به ضميمه سكوت شارع حجّت بر واقع مي‌شود اما كشف واقع نمي‌كند صد در صد مگر اينكه آن مواردی كه شما از راه نقض غرضی چيزی كه برهان عقلي است بتوانيد، اما گفتيم دليل واضحش چيست؟ دليل واضحش همين ظهور حال است فلذا يقين آور نيست.

س: ...

ج: نه.

س: یعنی از اوّل بگردد و ...

ج: بله

س: ...

ج: لازم نیست برود واقع را پیدا کند.

س: ...

ج: خوب است، کار بدی نیست، ممنوع نیست ...

س: ...

ج: ممنوع نیست که آدم برود واقع را به دست بیاورد، خیلی هم خوب است اما ملزم عقلی بر این کار نیست، شما باید آنچه که ملزم عقلی دارید این را چکار کنید؟ از عهده آن بر آید، یا به یکی امثال کردید یا عذر داشته باشید در مقابل مولی، ملزم عقلی ندارید. اما در اصول عقائد ملزم عقلی دارد که مبدأ را ایمان بیاورد، صفات مبدأ را ایمان بیاورد. آنجا ملزم عقلی بر این وجود دارد، شرع هم همین را از ما خواسته است پس بنابراین در اصول عقائد آن هم نه در همه عقائد و معارف، در بخشی از آنها ...

خب این آیه، میرزای قمی رضوان الله تعالی علیه اینطور فرموده است: فرموده است چون فرموده است که «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» پس این آیه ناظر است به آنجایی که ما لازم داریم حق را به دست بیاوریم، اما آنجایی که به دنبال حق واقعی نیستیم، آن امر واقعی نیستیم آنجا نه.

س: ... اگر روایاتی داشته باشیم که علم آور نباشد اما حجّت باشد ...

ج: حجّت نیست دیگر آنجا.

س: چرا دیگر، در اطلاق فقه، در باب فقه این حجّت است اما باز هم علم آور نیست دیگر. اگر همین روایات در بعضی از ...

ج: همین را دارم می‌گویم دیگر، در باب اصول عقائد روایات ظنیّه و لو اینکه سندش هم تامّ و اعلایی باشد حجّت نیست. چرا؟ برای اینکه حساب نمی‌کند آن را که. مگر اینکه متواتر باشد سنداً و دلالت هم نص باشد که یقین بیاورد، و الاّ از باب خبر واحد و خبر حجّت و سندش درست است و ... اینها برای فقه است، فقه اصغر است، در فقه اکبر نه خبر واحد حجّت نیست در آنجا. گفته‌اند دیگر آقایان فرموده‌اند ... بله ما می‌گوییم مثلاً خدای متعال کسی بخواهد ... می‌گوید خدای متعال صادق است چون امام صادق علیه السلام در آن روایت زراره نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود خدا صادق است! با اینکه نمی‌توانیم. بله مگر یک آدمی باشد خیلی به خدمت شما عرض شود طیب النفس که با چنین چیزی یقین برایش پیدا می‌شود. که خیلی آدم ساده‌ای است و شکوک

و اینها در قلبش نیست و فلان و اینها هم نیست برایش یقین پیدا می‌شود. بعضی عوام واقعاً همینطور هستند. یک آدمی یک عالم که مثلاً سید هم باشد و قیافه اش هم نورانی باشد تا یک حرفی می‌زند همین است، حکم واقعی همین است همه چیز همین است. خب آنجا اشکال ندارد. اما برای کسی که اینچنین نیست یقین برایش پیدا نمی‌شود فلذا بزرگانی فرموده‌اند که خبر واحد در آنجا حجت نیست مگر اینکه خبر متواتر بشود، ضم بشود خبرهای متواتر با یکدیگر و دلالت هم به گونه‌ای بشود که انسان را به قطع برساند. مثل اینکه ما الان یقین داریم به امامت ائمه هدی علیهم السلام، خب چرا؟ به خاطر اخبار متواتره و قرائن متعدده که به هم ضمیمه شده است و یقین داریم موسی ابن جعفر سلام الله علیه امام هفتم است. اینها روایات است و ادله تاریخی است اما آنقدر فراوان است و ضم به هم شده است که برای ما ایجاد یقین می‌کند.

اما اگر ایجاد یقین نکرد خب وقتی ایجاد یقین نکرد برای ما یقین نمی‌آورد دیگر، حجت نیست برای ما دیگر.

س: اگر متضمن تکلیف احتمالی باشد چه؟

ج: به اندازه تکلیف اعتباریه اش چرا.

س: تکلیف اعتباریه، یعنی فلان چیز معتقد شد خبر واحد یا به فلان چیز معتقد نشد؟

ج: بله، آن اشکالی ندارد، اما آن وقت باید برویم اعتقاد را از ادله قاطعه پیدا کنیم. مثلاً اگر یک روایتی بود که می‌گوید «یجب الاعتقاد به اینکه در روز قیامت چه خواهد شد»

س: یا رجعت مثلاً.

ج: بله، یا به رجعت می‌گویند که باید اعتقاد پیدا کنید. آن وقت من باید بروم به دنبال ادله رجعت تا برایم یقین حاصل بشود، نه از این روایت.

س: حاج آقا ولایت فقیه در مقبوله عمر ابن حنظله ...

ج: مگر ولایت فقیه اصول دین است؟

س: بحث کلامی است دیگر.

ج: نه، فقهی است، منصب قضاء دارد، منصب افتاء دارد، منصب ولایت امر دارد، تقلیدی هم هست. ولایت فقیه امر تقلیدی و هر کسی باید طبق آن تقلیدی که دارد ...

س: آدرس داده است به مرحوم شهید صدر ...

ج: اینها مثل اینکه امروز بنا نیست جلو برود.

س: به مرحوم صاحب قوانین آدرس نداده است، به ...

ج: اینجا که آدرس داده است به قوانین دیگر.

س: ...

ج: سه بله، آن آخری اش بله.

می فرماید که: «أَوْ لَأَنَّ التَّعْلِيلَ بَعْدَ إِغْنَاءِ الظَّنِّ عَنِ الْحَقِّ» که فرموده است إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا و به این تعلیل کرده است، «يَخْصُّهُ» (تخصیص می‌دهد این نهی از عمل به ظن را) بما كان المطلوب» به آن موردی که مطلوب وصول به حق و واقع باشد کما اینکه «هو الحال» این مطلوب بودن وصول به حق و واقع همین حال را شأن است در اصول دین، بنابراین «فَلَا يَعْمُ الْفُرُوعُ الَّتِي يَكُونُ الْمَطْلُوبُ فِيهَا تَفْرِيقُ الذِّمَّةِ ثَجَاهَ الْوَاقِعِ» اینکه ما ضمه خودمان را در مقابل واقع فارغ کنیم و از عهده برآیم. تفریق ضمه بالعمل بما هو حجّ علیه، حجّت بر واقع است شرعاً بدون حاجت به وصول به واقع.

خب این مناقشه که حالا دلیلش یا سیاق باشد یا این فرمایش باشد روشن است که اگر ما اینها را هم بپذیریم این همه آن آیات را جواب نمی‌دهد، آن آیاتی را جواب می‌دهد که در چنین سیاقی واقع شده باشد، یا آن آیه‌ای را جواب می‌دهد که بله تعلیل به «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» باشد اما همه آیات که اینطور نیست.

می فرماید «و هذه المناقشة لا مجال لها إلا بالنسبة إلى ما ورد في سياق الأمور الاعتقادية» أو ما عُلِّلَ النّهي فيه بالتعليل المذكور» یا آن که تعلیل شده است نهی در آن مورد به تعلیلی که ذکر شده است که همان فرمایش شهید صدر است. «و أمّا مثل قولهم تعالی: «و لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» الذي ورد في سياق الفروع العملية (که خواندیم) و عُلِّلَ النّهي فيه» به اینکه سمع و نظر و فؤاد، گوش و چشم و دل اینها مسئول هستند «كُلُّ أوَّلِكَ كان عنه مسئولاً فلا مجال لها بالنسبة إليه.» خب این مسموعات را شامل می‌شود، مبصرات را شامل می‌شود، آن امور دلیل را هم «إِنَّ بعضَ الظَّنِّ اِثْمٌ» فؤاد را می‌گوید، در دلش ظنّ بد می‌برد به یک مسلمی، به یک آدم مؤمنی، خب این فؤاد است دیگر.

بنابراین این آیه شریفه «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» به سیاقش نگاه کنیم قبل و بعد و به تعلیلش نگاه کنیم همه با فروع دین هم سازگار است و تعلیل هم به آن مطلب نشده است بنابراین این جواب اوّل نسبت به این آیات تمام نیست. اگر نسبت به آن آیات تمام باشد نسبت به این آیات تمام نیست.

«المناقشة الثانية: عدم كفاية الإطلاق في الردع»

جواب دومی که داده شده است همین بحث‌هایی است که قبلاً تفصیلاً خواندیم؛ گفته است این آیات بخواهد رادع از سیره عقلاء به طرق ظنیّه باشد این به اطلاقش اینجا را می‌گیرد و ما در رادع گفتیم رادع به اطلاق و عموم نمی‌شود سیره را ردع کرد. این هم جوابش آنجا گفته شد که اگر بناء بر براندازی باشد بله اما اگر بناء بر اعلام موقف باشد نه.

«المناقشة الثانية: عدم كفاية الإطلاق في الردع: إِنَّ الدَّلَالَاتِهَا (دلالت این آیات علی الرادعیه) إِنَّ تَمَّ (اگر بپذیریم و آن اشکال قبلی نباشد و اشکال بعدی که می‌گوییم نباشد اگر بپذیریم) فَإِنَّ مَا هِيَ بِالْإِطْلَاقِ وَ مَجَرَّدِ حُدُودِ إِطْلَاقٍ أَوْ عَمُومٍ لَا يَكْفِي فِي الرَّدْعِ عَنِ السَّيْرِ الْعَقْلَانِيَّ الشَّدِيدِ الرِّسُوحِ فِي أَذْهَانِ الْعُقَلَاءِ لِئَلَّا تَمْنَعُ» زیرا این سیره عقلائییه شدید الرّسوخ در أذهان عقلاء منع می‌کند و جلو می‌گیرد از انعقاد ظهور بر خلافتش، بله در غیر سیره اینچنینی که راسخ مرسوخ اینچنینی باشد «من السیر العقلائییه یمكن الردع به» پس این حرفی که قبلاً زدیم که یک حرفی بود که اصلاً سیره عقلائییه کذائیه مانع از انعقاد ظهور می‌شود.

س: آنجا گفتیم اگر نص هم باشد ...

ج: اینجا دیگر به خصوص بود دیگر، چون همه آنجا را نمی‌گفتند. اما اینکه حتماً خیلی قائل داشت همین بود که اگر اطلاقی یا عمومی سیره راسخه مرسوخه کذابی بود جلوی اطلاق را اصلاً می‌گیرد و نمی‌گذارد اطلاق منعقد بشود اصلاً و ابداً. یعنی مردم وقتی می‌بینند قرآن گفته است «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» اصلاً ذهنشان نمی‌رود به اینکه دارد اعتماد به حرف راستگو معتقد را هم می‌گوید عیب دارد، اصلاً چنین اطلاقی در ذهن آنها نقش نمی‌بندد. «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» دنبال علم نرو اصلاً به ذهنش نمی‌آید که به حرف آدم راستگو معتقد اٹکاء کردن اشکال دارد، فلذا انصراف دارد. حالا این بیان غیر از آن بیانی است که من از خارج گفتم، آن یک حرف دیگری است. آنچه که قبلاً گفتیم این است که اصلاً نمی‌گذارد اطلاق منعقد بشود.

خب این را اگر کسی قبول کرد که اینجا آدرس داده است که در صفحه 92 بیان کرده است، خیلی خب پس این هم یک جوابی که عده‌ای داده اند.

یک جواب دیگر آن وقت این است که بگوییم اطلاق به درد نمی‌خورد اینجا که آن هم جوابش همان بود که گذشت.

«و هنا مناقشا» آخر قد وقعت مورد التَّقْص و الإبرام بما يطول ذكره هنا» و ما مناقشات دیگری هم در مانحن فیه وجود دارد که آن مناقشات مورد نقض و ابرام واقع شده است به مقداری که دیگر ذکر کردن آنها در اینجا موجب طولانی شدن می‌شود. «و من أراد الإطلاع عليها فاليراجع كلمات الأعلام في الأصول عند البحث عن صلاحية تلك الأدلة» للزادعية و قد تركناها لأجل الإختصار» که مثلاً به بعضی از آنها اشاره کنم که حالا بعداً مراجعه می‌فرمایید؛

یکی این است که مرحوم آقای نائینی -شاید دیروز هم عرض کردم یا پریروز- مرحوم آقای نائینی فرموده است که در موارد امارات عقلائیهِه اصلاً علم حاصل می‌شود، تخصص موضوعی دارد، اینها گمان نیست اینها علم است، از خبر واحد از اینها مردم علم پیدا می‌کنند، اینها را می‌گویند علم عرفی، علم است، می‌گوید می‌دانم، از کجا می‌دانی؟ زید به من گفت. مردم اینطور می‌گویند، می‌گویند می‌دانم، از کجا می‌دانی؟ زید به من گفت. خب همینجا تعبیر علم می‌کند و این را مصداق علم می‌پندارد، مصداق علم می‌داند، پس علم در معنای عرفی اش شامل این هم می‌شود، پس بنابراین یا اینطور بگوییم. یا بگوییم علم و لو در معنای عرفی اش شامل نمی‌شود اما عرف در مصداق مرجع است همانطور که در مفهوم مرجع است و عرف این را هم مصداق علم می‌شمارد.

پس یا می‌گوییم اصلاً مفهوم علم در نظر عرف یک معنای وسیعی دارد که شامل این موارد هم می‌شود، یا اگر مفهوم علم خودش شامل نمی‌شود عرف این را مصداق او می‌انگارد. این هم مثلاً یکی از جواب‌هایی است که داده می‌شود. «و هنا أجوب» آخری» که در آن ابواب ذکر شده است.

بله یک جواب چون آنجا درست ذکر نشده است ما می‌خواهیم اینجا اضافه کنیم این جواب را؛

«نعم ينبغي أن يضارَّ إلى ما ذكرنا مناقشا» آخری و هی إنا نعلم إجمالاً بأن هذه الآيات لا ... للزادعية عن العمل في أمار الطَّنَّ العقلائيَّ لأنها كانت لمرأه و مسمع من المتشرَّعه و

كانوا يقرئونها مراراً و مع ذلك استمروا على عملهم بالأمارات الطَّنية (که خبر ثقه است) و لم يرتدعوا و لم يتوقفوا عن العمل بها فَإِنَّ ذلك قرينٌ على عدم انفهام ردعه»

بینید یک دلیلِ اِتی می‌خواهیم بیاوریم برای اینکه این آیات رادع نیست، وجهش هم چیست رادع است نمی‌دانیم. اما یک دلیلِ اِتی داریم که اینها رادع نیست. آن دلیلِ اِتی چیست؟

این است که این آیات به مرآ و مسمع چه کسی بوده است؟ متشرعه، روا، محدثین، زراره، محمد ابن مسلم و و و و در عین حال همه اینها به خبر واحد ثقه عمل می‌کردند، این کاشف از چیست؟ از این است که اینها تلقی‌شان این بوده است که از نظر شرعی این آیات ربطی ندارد، رادع این کار نیست. اگر یک آیه رادع این کار بود اینها یقفون بر عمل به خبر ثقه در شرعیات. خب تمام ... من الطَّهارِ الى الدَّیات ما احکام شرعیه که هم آنها استفاده می‌کردند همه از چیست؟ همین خبرهای واحدی است که ذکر شده است، ما دیگر چیزی غیر از اینها که نداریم، یا همین است که در کافی است، همین است که در من لا یحضر است، همین است که در تهذیب است، در استبصار است، در سایر کتب روایی ما است، همین‌ها هم خبر واحد است، اصحاب همه همیشه به همین‌ها عمل می‌کردند.

پس عمل به اینها که واجد شرایط باشد و روایش ثقه باشند و چه باشند و معارض هم نداشته باشند معلوم می‌شود اینها مدلول به آیات نیستند، اگر بودند که اینها عمل نمی‌کردند. حالا چرا؟ نمی‌دانیم.

این جواب اجمالی است، جواب تفصیلی که بدانیم چرا آیات رادع نیست که مثلاً بگویم سیاق است و فلان است. یک جواب اجمالی این است که بگویم من چرایش را نمی‌دانم ولی فقط این را می‌دانم به طور سربسته که این آیات رادع از این نیست و الا اصحاب اتفاق بر عمل بر اینها نمی‌کردند.

س: ...

ج: یکی دوتا در تاریخ اسلام پیدا شده است که آنها را هم گفتیم. این اواخر هم یک آقای محمودی بود که فوت شد که همین کسی که مستدرک نهج البلاغه نوشته است ایشان هم همان حرف آنها را می‌زد.

«إِنَّا نعلم اجمالاً بأنَّ هذه الآيات» ما این علم اجمالی را داریم که «إِنَّ هذه الآيات لا تصلح» برای رادعیت از عمل به أماره طَّنيه عقلائی، چرا؟ لَأَنَّ این آیات کانت به مرآ و مسمع هم در دیدگاه و هم شنیدنگاه متشرعه بود، هم می‌شنیدند و هم می‌خواندند و می‌دیدند. «و کون یقرئونها مراراً و مع ذلك استمروا على عمله بالأمارا الطَّنية کخبر ثقه و لم يرتدعوا» مرتدع نشدند از عمل به این خبر ثقه «و لم يتوقفوا عن العمل بخبر ثقه فَإِنَّ ذلك قرينٌ على عدم انفهام الردع عنها و إن لم يتبين لنا كيف تخريج ذلك» خب این قرینه است بر عدم فهمیده شدن ردع از این آیات اگرچه متبین و آشکار نباشد برای ما چگونگی تخریج ذلك فنیاً، اینکه چرایش این تخریج فنی اش یعنی بیان فنی اش و آن لَمَّش برای ما روشن نشد اما إِنَّا می‌فهمیم که شامل نمی‌شود. حالا ممکن است مخصَّص داشته است، با مخصَّص به دست آنها رسیده است که «إِنَّ الطَّن لا یغنی من الحقَّ شیئاً» الا در احکام، حالا یا به سیاق، یا به تعلیل یا به اینکه این علم است یا به اینکه مخصَّص داشته است، بالاخره به یک چیزی که آن چیزش را ما نمی‌دانیم.

س: ...

ج: باشد، مگر قرآن تخصیص نمی‌خورد؟ «أحلّ الله البيع» بیع ربوی که در قرآن نیست.

س: یعنی مخصّص متواتر بوده است که علم آوردند به آن ...

ج: یا محفوف به قرینه‌ای بوده است، خودش از پیغمبر شنیده یا از ائمه ...

س: ...

ج: چرا، بله. این همه خودشان گفتند این روایات را بنویسید حفظ کنید نقل کنید به آنها، معلوم می‌شود که حجّت است که می‌گوید. آنها که خیلی آسان بوده برایشان، آنها که واقعاً مزاوله داشته‌اند با ائمه، حالا آنها که در شهرهای دور مثل قم بوده‌اند و... اما آنهايي که در خود مدینه بوده‌اند، خود کوفه بوده‌اند به ائمه ... خیلی روشن بوده است برایشان و خیلی واضح می‌شده برایشان.

س: خود ادله مثبت حجّیت سیره خودش وارد بر اینها نیست؟

ج: نه، چون آن مشروط به عدم ردع بود این دارد می‌گوید ردع می‌کند، شما باید یک کاری بکنید که رادعیت آیات را از بین ببرید، چون حجّیت سیره مشروط به ردع بود، به این بود که ردع نشود، این دارد می‌گوید این آیات رادع است.

س: در مورد بعضی سیره‌ها مثلاً گفتیم که ...

ج: بله اگر یک سیره خاصّی یک ویژگی خاصّی داشته باشد از غیر راه ... فهمیدیم آن البته مخصّص می‌شود.

س: ...

ج: نه، لازم نیست به دست ما برسد، همین که ما می‌دانیم مخصّص داشته است، نسبت به اینها مخصّص داشته است، یا یک وجه دیگری داشته است. این علم اجمالی برای ما کفایت می‌کند.

ما در جواب‌هایی که، اصلاً در همه این جواب‌های شبهاتی که وجود دارد ما دو راه برای جواب داریم: یک جواب تفصیلی داریم که بیاید حلاجی کند و مورد را بحث کند. یک جواب اجمالی هم وجود دارد.

مثلاً خیلی موارد که اتفاقاً باید همین جواب اجمالی را هم بدهیم، مثلاً می‌گوید تا فلسفه حجاب برای من روشن نباشد من حجاب نمی‌کنم، باید فلسفه حجاب را برای من روشن کنید. حالا بیایید فلسفه حجاب را برایش روشن کنید باید حکمت‌هایش را بگویید، فلسفه اش را بگویید و یکی یکی توضیح بدهی. یک راهش هم این است که بگویی خدا را قبول داری یا نداری؟ خدا حکیم است یا نه؟ خدا گفته است ... پس معلوم می‌شود حکمت دارد. این جواب اجمالی که یعنی از این کشف می‌کنیم که یعنی فلسفه درستی دارد، حکمت درستی دارد، یک وجه درستی دارد و الا او این را نمی‌گفت. ما بیشتر چیزها را اگر بخواهیم تک تک جواب بدهیم اصلاً عقلمان هم به آن نمی‌رسد، اگر آدم اینطوری هم باشد که تا فلسفه اش روشن باشد - که این خروج از عبودیت محض است - عبودیت محضه این است که من نمی‌دانم، کاری به این کارها ندارم، تو گفتی چشم. حالا اگر یک آدمی باشد که می‌خواهد بگوید که نه برای من باید فلسفه هم داشته باشد، حکمت هم داشته باشد تا

آنجا ... که این مرتبه نازله است نسبت به آن، این هم بد نیست اما نسبت به آن مرتبه نازله است.

خب پس دو راه دارد؛ یکی اینکه تک تک برود سراغ فهم علل و اسباب و حکمش و یکی هم اینکه بگوید اینها از کسی صادر شده است که او حکیم است، پس حکمتی دارد حالا و لو به آن نرسیدیم.

می فرمایند که «فإنّ ذلك قرينٌ عدم انفهام الردع عنها و إن لم يتبيّن لنا كيفيّه تخريج ذلك قنّياً و بحسب القواعد» و کیفیت تخريج آن به حسب قواعد برای ما روشن نشود. «فإن المهمّ في حجّ السيره عدم صلاح الادلّه للردع لا وجه ذلك» آنچه که برای ما لازم است این است که این صلاحیت ندارد نه اینکه وجه صلاحیت نداشتنش چیست، آن برای ما مهم نیست.

س: احراز عدم و عدم احراز ...

ج: در اینجا نه

«و أنّه محذورٌ ثبوتی» و اینکه آیا آن وجه عدم رادعیت یک محذور ثبوتی است مثل دور که عده‌ای گفته بودند و گفتیم، یا یک وجه اثباتی است مثل انصراف یا چیزهای دیگر. «والحاصل أنّ هذه الآيات لا تصلح للردع عن السيره فلا يتمّ الوجه الأوّل لإثبات الردع العام»

خب، پس وجه اوّلی که اقامه شد برای اثبات ردع عام که می‌گوییم این آیات رادع است از عمل به غیر علم و اتکاء به غیر علم مطلقاً این تمام نشد.

این مناقشه ثالثه، آیا این مناقشه ثالثه تمام است یا نه؟ «و يمكن الإجابة عليها بأنّ الذي ثبت بعمل المتشرّعه هو عدم رادعيّ تلك الأدلّة بالفعل بالتّسبيح إلى السير العقلائيّ التي استمرّوا على العمل بها بعد حروف تلك الأدله مثل العمل بخبر الثّقه لا عدم صلاحيتها للردع عن السير العقلائيّ في نفسها» خلاصه جواب این است که این راه برای چه خوب است؟ برای آن مواردی که یقین دارید متشرّعه به آن عمل می‌کردند، اما آن جایی که یقین ندارید آنجا رادعیت آیات را این وجه از بین نمی‌برد. شما اگر بخواهید بگویید این آیات اصلاً هیچ کجا نمی‌تواند رادعیت داشته باشد به این وجه، غلط است. این وجه فقط کجا می‌تواند بگوید رادعیت ندارد؟ همان جایی که متشرّعه حتماً عمل می‌کردند. اما آن جایی که ما شک داریم متشرّعه عمل می‌کردند یا نمی‌کردند آنجا نه.

مثلاً فرض کنید ما نسبت به احکام می‌دانیم متشرّعه به خبر واحد عمل می‌کردند، اما آیا در موضوعات خارجیه هم متشرّعه به خبر واحد عمل می‌کردند یا نه دائر مدار بیّنه بودند؟ نمی‌دانیم، شاید دائر مدار بیّنه بودند به خاطر این روایاتی که می‌گویند «حتّى تستبين أو تقوم به البيّنه» ما علم نداریم که متشرّعه در موضوعات به خبر ثقه تنها و خبر عدل تنها عمل می‌کردند. بله در احکام درست است.

پس بنابراین این مناقشه سوّم نمی‌تواند بگوید این آیات صلاحیت بر رادعیت مطلقاً ندارند، می‌تواند بگوید در فقط در حوزه‌ای که ما یقین داریم متشرّعه عمل می‌کردند صلاحیت رادعیت ندارد، اما در غیر آن صلاحیت رادعیت دارد، منها همین سیره‌ای که ما امروز داریم.

حالا از آن روایت هم صرف نظر کنید، اگر جواب‌های دیگری نداشته باشیم! مثلاً امروز در دنیا مرسوم شده است، من نمی‌دانم این آزمایش‌هایی که می‌کنند که انتصاب‌ها را درست می‌کنند، آیا این به حسب علمی قطع آور است یا یک حدس ظنی برای انسان می‌آورد؟ این یک چیز تخصصی است و من الان اطلاع ندارم که این آزمایشی که می‌کنند که فرد را به یک فرد دیگری منتصب می‌کنند آیا این علم آور است یا نه؟ خب اگر مطمئن می‌آورد، حدس ظنی می‌آورد خب این آیه می‌گوید «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» «أَنْ يَّبْعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» اگر امروز از فقهاء استفتاء کنند که این آزمایش‌ها چطور است، می‌گوید که «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» اگر جواب‌های دیگر نداشته باشد می‌گوید که این رادع است دیگر.

س: مصداق رجوع به اهل خبره نیست؟

ج: خود آن اهل خبره چطور می‌توانند به این اکتفاء کنند؟

س: ...

ج: نه، آن که اهل خبره‌ای است که برایش یقین نمی‌آورد، اهل خبره خودش برایش مطمئن می‌آورد. مثل اینکه فقیه، فقیه خودش اهل خبره است اما فقیه می‌تواند به مطمئن‌هایی که از راه استحسان برایش پیش می‌آید اکتفاء کند؟

س: معمولاً اهل خبره در قیمت گذاری‌ها و اینها ...

ج: نه، به علم می‌رسد، می‌گوید من می‌دانم.

س: ...

ج: آیه حدس را هم می‌گیرد دیگر، حدس ظنی را می‌گیرد.

س: ...

ج: بله، حدسی است ولیکن در قیمت. حدس قطعی است یا ظنی است؟

س: ظنی است.

ج: ظنی است حجت نیست، آیه دارد ردع می‌کند، شما باید دلیل بیاورید. باید دلیل بیاورید و آن حدس ظنی را از تحت این آیات خارج کنی، یا آیات را یک کاری بکنی و جواب‌هایی بدهی و بگویی به اینها ربط ندارد مثل میرزای قمی که گفت برای اصول دین است، یا آن جوابی که شهید صدر گفت که به قرینه ذیلش که گفته است «حَقٌّ» برای اصول دین می‌شود، برای آن جایی است که حق را و واقع را بخواهی به دست بیاوری. اما اگر این را نگفتی خب بله شامل می‌شود دلیل مخصص لازم دارد دیگر.

می‌فرماید: «جواب المنقاشه و يُمكن الإجابة»

س: ...

ج: چه کسی می‌گوید ردع را نفهمیدند؟

س: ...

ج: نه، شاید ردع را نفهمیدند لعلّ تخصص برایش تراشیدند، می‌گویند درست است رادع است اما اینجا تخصیص خورده است، یک ادله‌ای از شارع رسیده است این را دارد تخصیص می‌زند. شاید اینطور بوده است.

س: ...

ج: مگر تخصص موجب اجمال آیات می‌شود؟

س: ...

ج: نه، اینجا را می‌دانیم عمل نکرده، اینجا رادع است، همین جواب همین است دیگر، اینجا را می‌فهمیم اما این باعث نمی‌شود آیه از بین برود و اعتماد پیدا کند، ظهور که دارد آیه، اطلاق که دارد، عموم که دارد، از جواب‌های دیگر صرف نظر می‌کنیم، خب این موردش را می‌فهمیم رادع نیست وجهش را هم نمی‌فهمیم، اما چه کار به جاهای دیگر دارد؟

«و يمكن الإجاب عليها بأنّ الذي ثبت بعمل المتشّرعه هو عدم الرّادعيّ تلك الأدلّة بالفعل (هم اکنون) بالتّسبّب إلى السير العقلائيّ لو استمرّوا على العمل بها بعد ورود تلك الأدلّة» حتّى بعد ورود تلك الأدلّة استمرّوا على العمل بها. «مثل العمل بخبر الثّقه لا عدم صلاحيّ (این ادله برای ردع از سیره عقلائیّه فی نفسها، نه فی نفسها صلاحیت دارد) فإنّه لا يكشف عنه عمل المتشّرعه» این عدم صلاحیّت فی نفسها کشف نمی‌کند از او عمل متشّرعه، چرا چون عمل متشّرعه در این مورد است نه در همه موارد. «إذ لعلّ استمرارهم على العمل ببعض السّير كان لأجل احرار وجود مخصّص لتلك الأدله (نسبت به اینجا) كورود نصّ من المعصوم عليه السلام رقم صلاحيّ (آن ادله برای رادعیّت فی نفسها)» آن ادله فی نفسها صلاحیت برای رادعیّت داشته است اما یک روایاتی متواتره محفوف به قرینه وارد شده است که عمل به خبر ثقه در احکام اشکال ندارد، خب تخصیص زده است. «و عليه فلو كان هناك سيرٌ شكّ في استمرار عمل المتشّرعه عليها أو حدث سيرٌ في عصرٍ متأخّر عن عص المعصومين عليهم السلام فلا يمكن نفي رادعيّ تلك الأدلّة بالتّسبّب إليها (به این بیان مذکور)» باید بیانات دیگر بیاید این بیان سوّم با این نمی‌توانید بگویید.

پس بنابراین اگر جواب‌های دیگر نباشد ما به همین آیات رادع عن العمل بغير علم و ظنّ می‌توانیم تمسّک کنیم و بگوییم اسناد رسمی حجت نیست. این آزمایشتی که برای الحاق انجام می‌شود اگر قطع آور نباشد حجت نیست و و همینطور.

و صلى الله على سيّدنا محمّد و آله الطاهرين.